**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010823**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر حکم توارد حالتین متضادتین بود. می‌دانیم طهارتی حادث شده، حدثی هم حادث شده، نمی‌دانیم کدام جلوتر است، کدام عقب‌تر است، در نتیجه حکم بالفعل را نمی‌دانیم. اینجا یک بحث این هست که این استصحاب طهارت یا استصحاب حدث ذاتاً جاری می‌شوند، یا جاری نمی‌شوند؟ یا این که تفصیل هست بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ.

یک بحث این است که حالا این استصحاب‌ها اگر ذاتاً جاری نشدند یا ذاتاً جاری شدند و به تعارض تساقط کردند. تکلیف ما چی است؟ البته در جایی که این استصحاب‌ها تساقط نکرده باشند هم احیاناً ممکن است این بحث مطرح بشود که آیا علاوه بر این دو تا استصحاب که یکی از این استصحاب‌ها، استصحاب دیگری هم هست در این ما نحن فیه که با این استصحاب‌ها تعارض کنند؟ یا بالأخره ولو تعارض بدوی یا نیست؟ ما ابتدا بحثمان سر خود استصحاب این دو حالت هست. حکم استصحاب دیگر یا تکلیف ما بعد از عدم جریان این دو استصحاب یا ذاتاً یا بالتعارض چی است آن مرحلۀ دوم بحث است. ما در بحث قبل سه تا اشکال را مطرح کردیم، این سه تا اشکال یک اشکال مرحوم آخوند بود، یک اشکال مرحوم حاج شیخ بود که مرحوم آقای صدر هم آن اشکال را پذیرفته بودند. و یک اشکال هم اشکال اثباتی بود که ما عرض می‌کردیم. ما اینجا بحثمان این هست که آیا آن دو تا اشکالی که از آقایان نقل کردیم اینجا هم مشابه‌اش تطبیق می‌شود یا تطبیق نمی‌شود؟ و پاسخی که ما به آن دو تا اشکال مطرح می‌کردیم اینجا هم می‌آید یا نمی‌آید؟ در مورد اشکال اثباتی که ما به ذهنمان می‌رسید همین بحث هست که آیا آن اشکال اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟ اشکال اوّلی که بود اشکال مرحوم آخوند بود. مرحوم آخوند می‌فرمودند که در استصحاب باید شک به یقین متصل باشد و اتصال شک به یقین احراز شده باشد و در ما نحن فیه این اتصال احراز نشده است. به این تقریب که اگر در مثال اسلام، یعنی کفر پسر و مرگ پدر که موضوع هست برای ارث سایر ورثه ما بخواهیم کفر پسر را استصحاب کنیم، حالا فرض کنید که مثلاً کفر پسر معلوم التاریخ است، این صورت روشن‌ترش این است. البته مرحوم آخوند در مجهولی التاریخ این بحث را پیاده کرده حالا خیلی مهم نیست. ببینید ما سه تا زمان داریم، یک زمانی هست که پدر نمرده بوده است، کفر پسر تحقق داشته است. نمی‌دانیم کفر پسر در ساعت دوم تبدیل به اسلام شده یا در ساعت سوم تبدیل به اسلام شده، دیگر در ساعت سوم حتماً پسر مسلمان بوده است. از آن طرف نمی‌دانیم که مرگ پدر در چه ساعتی بوده. ساعت دوم بوده یا ساعت سوم. مجهولَیْ التاریخ را در نظر بگیرید. آنجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که شما کفر پسر را می‌خواهید استصحاب کنید تا زمان واقعی مرگ پدر. مرگ پدر زمان واقعی‌اش ممکن است ساعت دوم باشد، ممکن است ساعت سوم باشد. اگر مرگ پدر ساعت سوم باشد اینجا شک ما به یقین ما متصل نیست، چون اگر مرگ پدر ساعت سوم باشد، یقین ما در ساعت اوّل بوده است. ما از ساعت اوّل می‌خواهیم استمرار ببخشیم کفر را از ساعت اوّل به ساعت سوم، این ساعت دوم این وسط فاصله است. اگر بخواهیم به ساعت دوم امتداد بدهیم استصحاب کنیم، ساعت دوم به ساعت اوّل متصل است مشکلی نیست. پس بنابراین چون احتمال دارد مرگ پدر در ساعت سوم باشد که ساعت سوم از ساعت اوّل منفصل است. بنابراین انفصال بین زمان شک و زمان یقین حاصل می‌شود. که البته مرحوم آخوند این مطلب را هم متعرض می‌شوند که ساعت شک مجموع ساعت دوم و سوم نیست. چون مجموع ساعت دوم و ساعت سوم ساعت مرگ پدر نیست، ما نسبت به ساعت مرگ پدر داریم می‌سنجیم. ساعت مرگ پدر یکی از این دو تاست. یا دوم است یا سوم است. اگر مرگ پدر را در ساعت دوم فرض کنیم، استصحاب بقای کفر پسر تا ساعت دوم مشکلی ندارد. ولی اگر مرگ پدر در ساعت سوم باشد، اتصال شک به یقین اینجا نیست. تردد ساعت مرگ پدر بین ساعت دوم و سوم باعث می‌شود که اتصال شک به یقین احراز نشود. خب این اشکال مرحوم آخوند.

ما این اشکال را دو تا نکته در موردش عرض می‌کردیم. حالا ببینیم اوّلاً اصل اشکال اینجا هم می‌آید یا پاسخ‌های ما هم می‌آید یا نمی‌آید. دو تا اشکال ما اینجا مطرح می‌کردیم، آن این بود که شما یک موقعی استصحاب را نسبت به عمود زمان می‌سنجید، خب آن یک مرحله. ولی فرض شما این هست که استصحاب را نسبت به عمود زمان نمی‌خواهید جاری کنید نسبت به حادثۀ دیگر دارید می‌سنجید، به اصطلاح زمان نسبی. وقتی زمان نسبی شد دیگر ساعت اوّل و دوم و سوم و اینها ندارد، چرا این شکلی مشی می‌کنید؟ ما می‌گوییم قبل از زمان مرگ پدر، یک زمان واقعی مرگ پدر داشته دیگر، دیگر دست نمی‌گذاریم روی ساعت اوّل، دوم، سوم. یک زمان واقعی پدر مرده، قبل از این که پدر بمیرد پسر در یک زمانی هم کافر بوده، استصحاب بقای کفر می‌کنیم تا زمان واقعی مرگ پدر. می‌گوییم در هنگام مرگ پدر هنوز پسر کافر بوده است، که نتیجه‌اش این می‌شود که ارث را سایر ورثه می‌برند. دیگر ساعت دوم و سوم ندارد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که فرض کردیم که ما عمود زمان را هم سنجیدیم. مرحوم آخوند می‌فرمایند که اینجا مشکل عدم اتصال یقین به شک است. ما می‌گفتیم اصلاً مشکل عدم اتصال یقین به شک نیست، عدم احراز اتصال یقین به شک نیست. چون اگر مرگ پدر در ساعت دوم باشد، درست است متصل است، شک هم داریم متصل است. اگر در ساعت سوم مرگ پدر اتفاق افتاده باشد اصلاً ما در ساعت سوم شک نداریم در بقای کفر. فرض این است که در ساعت سوم پسر مسلمان شده، پس در بقای کفر نسبت به ساعت سوم اصلاً شک نداریم.

**شاگرد:** وجود واقعی‌اش که شک

**استاد:** نه آن حالا چیز ما را، اشکالات ما، فرض این است که در آن فضا نمی‌خواهیم بحث را دنبال کنیم. ببینید بنابراین در ساعت سوم ما اینجا شک نداریم. پس مشکل این است که شک نداریم یقین به خلاف داریم. پس اگر بخواهید اشکال بکنید این اشکال را نکنید، اشکال مرحوم حاج شیخ را بکنید که اینجا نقض یقین به شک ممکن است نباشد، ممکن است نقض یقین به یقین باشد.

شاگرد: شاید آخوند قبول دارد فرمایش شما را که ما وجود واقعی‌اش

استاد: نه اینجور نمی‌گویند. اگر اینجور باشد خیلی از بحث‌ها را باید به هم بریزد. اصلاً همۀ بحث‌های چیز دیگر به هم می‌ریزد، آن عرض ما اصلاً مسیر مباحث را تغییر می‌دهد. این دو تا اشکال اینجا مطرح هست. حالا در ما نحن فیه اصل اشکال عدم احراز اتصال یقین به شک اینجا می‌آید. مشابه‌اش البته. به این بیان که در استصحاب، استصحاب ابقاء ما کان هست. چون استصحاب ابقاء ما کان هست، هر یک از این دو حادثۀ ما که در زمان اوّل، ما سه تا زمان اینجا داریم. زمان اوّل و دوم و سوم. زمان سوم زمان شک ماست. اگر طهارت در زمان اوّل اتفاق افتاده باشد در ساعت دوم آن طهارت به حدث تبدیل شده است. حدث در ساعت دوم است. در نتیجه آن طهارت از بین رفته. ساعت سوم دیگر بقاء آن طهارت نیست. اگر طهارت در ساعت دوم اتفاق افتاده باشد ساعت سوم بقائش هست. پس بنابراین ما چون محل شک ما شک در بقای ما در حالت سوم است این حالت سوم معلوم نیست یقین ما به این حالت سوم چسبیده باشد. عدم اتصال یقین به شک، چون اینجا یقین ما مردد است. در آنجا، در آن بحث عدم اتصال شک به یقین بود، اینجا عدم اتصال یقین به شک است. چون شک در ابقاء باید باشد، با این مقدمه. شک شک در ابقاء باید باشد. اگر متیقن ما در ساعت اوّل باشد، در ساعت دوم این متیقن به ضدّش تبدیل شده دیگر نقض است و این احتمال ابقاء ندارد. در ساعت دوم تنها احتمال حدوث وجود دارد. ساعت دوم هیچ احتمال بقاء نیست. اگر آن حادثۀ مورد نظر ما در ساعت اوّل اتفاق افتاده باشد در ساعت دوم پریده. اگر در ساعت اوّل اتفاق نیفتاده باشد تازه در ساعت دوم حادث شده. پس بنابراین محل شک در بقاء ساعت سوم است. و ساعت سوم به ساعت دوم متصل است ولی به ساعت اوّل متصل نیست. پس ساعت یقین به ساعت شک متصل نیست، به خاطر تردد یقین. آن مسئلۀ قبل تردد در شک بود اینجا تردد در یقین است. پس اصل اشکال مطرح است. اما پاسخ‌هایی که ما آنجا مطرح می‌کردیم ما عرض می‌کردیم که اینجا چرا شما نسبت به عمود زمان می‌سنجید؟ نه اصلاً عمود زمان را مطرح نکنید. شبیه همین هم همینجا می‌توانیم ما پاسخ بدهیم. آن این است که شما چرا زمان اوّل و دوم را از هم تفکیک می‌کنید؟ می‌گویید یقین ما ممکن است در ساعت اوّل باشد، ممکن است در ساعت دوم باشد. نه، شما به نحو اجمال بگویید ما یقین داشتیم یک طهارتی حادث شده است نمی‌دانیم آن طهارت حادث شده الآن هست یا نیست. دیگر تقطیع زمانی نکنید، اینجا پای عمود زمان را وسط نکشید. وقتی چنین شد اتصال یقین به شک هست دیگر. ما می‌دانیم یک طهارتی در زمان سابق تحقق پیدا کرده است، نمی‌دانیم آن طهارت الآن هست یا نیست، استصحاب بقای طهارت می‌کنیم، ولو منشأ ما در شک این هست که طهارت در زمان دوم اتفاق افتاده تا الآن باقی باشد، یا در زمان اوّل اتفاق افتاده که الآن باقی نباشد، ولو منشأ شک این هست که زمان آن طهارت را نمی‌دانیم ولی لازم نیست که شما آن منشأ شک را اینجا اخذ کنید. و به تعبیر دیگر ما یک بحثی هم قبلاً اشاره می‌کردیم که اساساً استصحاب نسبت به منشأ شک نباید اطلاق داشته باشد که منشأ شک نقض یقین به یقین باشد. فرض کنید که من یقین دارم که زید عادل است، وارد اتاق می‌شوم می‌بینم که اینجا یک شرابی خورده شده. نمی‌دانیم این شراب به توسط زید خورده شده یا به توسط کس دیگری خورده شده. ما اینجا نباید بگوییم که بر فرضی که زید شراب خورده باشد هم باید شک در عدالتش بکنیم، نه، منشأ شک ما در عدالت زید این هست که نمی‌دانیم الشارب للخمر هو زیدٌ او غیره. اگر شارب خمر زید باشد قطعاً فاسق است. اگر شارب خمر غیر او باشد نه ممکن است هنوز به عدالت خودش باقی مانده باشد. پس بنابراین ما نباید دلیل استصحاب نسبت به آن چیزی که منشأ شک هم هست نسبت به آن هم اطلاق داشته باشد، یقین سابق ما، یعنی شک ما حتی در آن چیزی که منشأ شک هم هست علی جمیع التقادیر باشد، ما نحن فیه هم همین است. ما نحن فیه منشأ شک من در این که الآن طهارت باقی است یا طهارت باقی نیست این است که طهارت در حالت اوّل اتفاق افتاده، در ساعت اوّل، که اگر در ساعت اوّل اتفاق افتاده باشد الآن دیگر باقی نیست چون ساعت دوم طهارت تبدیل به حدث شده. یا در ساعت دوم اتفاق افتاده الآن باقی است. پس بنابراین، این منشأ را شما مطرح نکنید، اصلاً به این عبارت به این شکل تعبیر نکنید که یا ساعت اوّل یا ساعت دوم، بگویید یک طهارتی وجود داشته است در زمان سابق، زمانش را مشخص نکنید. نمی‌دانیم آن طهارتی که در زمان سابق وجود داشته الآن موجود هستیا الآن موجود نیست. این اشکال اوّل.

اشکال دوم ما این بود که ما، اگر به ملاحظۀ زمان هم سنجیدیم در ملاحظۀ زمان آنجاها شک ما در اتصال و عدم اتصال نیست، این است که شک ما در این هست که آن یقین سابق الآن باقی هست یا باقی نیست. و الا اگر شک وجود داشته باشد متصل است. اینجا بستگی دارد که شما شک را، یعنی شک ما شک در بقا است. شک در بقا درست است اگر در حالت اوّل باشد ما شک در بقاء نداریم. نه این که، یعنی به یک معنا ما یک یقینی داریم آن یقین این که بین یقین و شک فاصله افتاده یعنی آن یقین تبدیل شده به ضدش. آنجا هم اشکالش هم همین بود، یعنی این اشکال شبیه همان اشکال در آنجا، اینجا هم تطبیق می‌شود. اشکال، اشکال عدم اتصال نیست، اشکال این است که بنابر یک فرض ما اصلاً شک در بقاء نداریم، چون می‌دانیم که آن متیقن ما زائل شده است. بنابر فرض دیگر مثلاً شک در بقاء داریم. حالا یک نکته‌ای را اینجا من خوب بود، من در تقریبی که محل کلام اینها یک تعبیری را می‌کردم که این تعبیر را اجازه بدهید یک قدری اینجا بازش بکنم. آن این است که یک اشکالی اینجا مطرح شده آن اشکال این هست که مشکل ما در اینجا این نیست که شک ما متصل به یقین نیست. مشکل ما این است که اصلاً شک نداریم در هیچ حالتی شک نداریم. چون اگر در زمان اوّل طهارت اتفاق افتاده باشد ما یقین داریم که الآن در زمان سوم دیگر طهارت موجود نیست، شک در بقاء نداریم. اگر در حالت دوم باشد آن هم یقین داریم که باقی است، یک همچین اشکالی را مطرح کردند. این اشکال در بعضی صور مسئله می‌آید. صورت مسئله فقط این نیست که آن حادثه‌ای که در زمان دوم اتفاق افتاده حتماً الآن باقی است. آن حادثه‌ای که در زمان دوم اتفاق افتاده ممکن است مشکوک البقاء باشد. اگر در زمان اوّل اتفاق افتاده باشد یقیناً در زمان دوم ضدش جای او را گرفته. ولی اگر در زمان دوم اتفاق افتاده دو جور تصویر می‌شود یکی این که مشکوک البقاء هست یکی این که متیقن البقاء هست. این شبیه همان بحثی که در فرد مردد ما می‌کردیم، همچنین در کلی، کلی قسم ثانی که کلی قسم ثانی مردد بین دو، ممکن است مردد بین سه صورت ما می‌گفتیم استصحاب فرد مردد ما داریم، همچنین استصحاب کلی قسم ثانی. خب از این جهتش فرقی نداشت. یا مردد بین معلوم البقاء و معلوم الزوال است، یا مردد بین معلوم البقاء و مشکوک البقاء و الزوال، دو صورت، یا مردد بین معلوم الزوال و مشکوک البقاء و الزوال. این ۳ صورت می‌گفتیم تصویر داریم. ما نحن فیه دو صورت از این سه صورت تصویرش هست. اگر مستصحب ما آن یقین ما در حالت اوّل باشد قطعاً زائل شده است. اگر در حالت دوم باشد دو صورت فرض می‌شود. یا ممکن است متیقن البقاء باشد، یا اگر در حالت دوم باشد تازه مشکوک البقاء و الزوال هست. این است که این اشکال که اصلاً شک نداریم در هیچ فرضی از فروض شک نداریم در کلام بعضی از آقایان مطرح شده اخص از مدعاست. اگر هم درست باشد اخص از مدعاست. که البته در آنجا هم جواب دادند که آن خلط بین شک به عنوان تفصیلی و عنوان اجمالی یا شک به عنوان کلی یا عنوان جزئی است. آنجا همان اشکال را کردند همان، می‌خواهم بگویم منهای پاسخی که آنجا دادند این که آن پاسخ اینجا هم باز تطبیق داده می‌شود منهای آن اصلاً اصل شبهه در صورتی هست که صورت مسئله را ما دوران امر بین متیقن الزوال و متیقن البقاء بگیریم، در حالی که صورت مسئلۀ ما می‌تواند مردد بین متیقن الزوال و مشکوک البقاء و الزوال باشد. آن وقت اگر این باشد اشکال را باید به این مطرح کنیم که ما شک علی جمیع التقادیر باید داشته باشیم و اصلاً شک نداریم. شک شرطش این است که علی جمیع التقادیر باید شک داشته باشیم آن وقت باید بحث بکنیم آیا واقعاً شک علی جمیع التقادیر را داریم یا نداریم را از آن بحث‌هایی که آنجا مطرح است. این یک نکته.

نکتۀ دوم ما اساساً در آن بحث استصحاب کلی و استصحاب فرد مردد در مورد این که شک علی جمیع التقادیر باید داشته باشیم این مطلب را می‌پذیرفتیم. می‌گفتیم شک علی جمیع التقادیر باید وجود داشته باشد ولی در ما نحن علی جمیع التقادیر شک هست و علتش این هست که یک خلطی اینجا شده و آن فرد مردد را من عرض می‌کردم، می‌گویند که حالا یا کلی قسم ثانی، اینش تفاوتی ندارد. می‌گفتند که اگر آن کلی در ضمن فرد طویل موجود شده باشد الآن به بقائش یقین داریم. و اگر در ضمن فرد قصیر باشد الآن به زوالش یقین داریم. ما اینجا پاسخ می‌دادیم که مجرد این که واقعاً کلی در ضمن فرد طویل باشد یقین برای ما نمی‌آورد. وجود واقعی تحقق کلی در ضمن فرد طویل علم به بقاء نمی‌آورد، اگر علم داشتم که آن کلی در ضمن فرد طویل است علم پیدا می‌کردم که باقی است و اگر علم پیدا می‌کردم که کلی در ضمن فرد قصیر است علم پیدا می‌کردم که الآن زائل است، نه این که اگر واقعاً در ضمن او تحقق پیدا کرده بود. روی همین جهت ما می‌گفتیم که اینجا خلط شده، همچنین اگر مشکل، مشکل این باشد که شک علی جمیع التقادیر نیست. نه شک علی جمیع التقادیر هست چون حتی در آن صورتی هم که من اگر واقعاً فرد، یعنی مردد بین یقینی البقاء و یقینی، معنای یقینی البقاء این نیست که اگر واقعاً در ضمن او تحقق پیدا کرده باشد وجود واقعی‌اش برای ما یقین می‌آورد. نه، فردی هست که اگر من بدانم که کلی در ضمن آن فرد تحقق پیدا کرده برای من یقین حاصل می‌شود. حالا که نمی‌دانم. ولی حالا که نمی‌دانم پس بنابراین یقین هم برای من حاصل نمی‌شود. خب این همینجاها هم هست، یعنی اشکالات ما اگر مشکل، چون شبیه این اشکال را هم اینجا مطرح کردند که اینجا ما شک نداریم، شک علی جمیع التقادیر نداریم. این است که بحث شک داشتن یا شک علی جمیع التقادیر نداشتن آن را ما خیلی وارد چیزش نمی‌شویم که این شبهه‌ای هست که در همان بحث استصحاب کلی شده آنجا هم پاسخ دادیم همان پاسخ اینجا هم تطبیق می‌شود. این اشکال اوّلی که اینجا بود.

اشکال دومی که در آن بحث مطرح بود کلام مرحوم حاج شیخ بود. کلام مرحوم حاج شیخ این بود که ما اینجا شبهۀ نقض یقین به شک هست. شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک هست بما هو حجته. حالا این را می‌خواهم یک قدری اصلاً خود اشکال را دقیق‌تر طرح کنم، همین اشکال را. آن این است که ما یا به تعبیر مرحوم شیخ قائل به این تناقض صدر و ذیل می‌شویم، نتیجۀ تناقض صدر و ذیل این می‌شود که در جایی که یک شیء از ناحیۀ یک عنوان مشکوک است، از ناحیۀ عنوان دیگر متیقن هست دلیل ما مجمل می‌شود. وقتی مجمل شد نقض یقین به شک معتبر حاصل نمی‌شود. نقض یقین به شک معتبر در جایی هست که نقض یقین به شک باشد یقین دیگر هم نباشد. چون اگر یقین دیگر باشد به جهت تناقض صدر و ذیل دلیل ظهور صدر از حجیت می‌افتد به خاطر تعارض با ظهور ذیل. یک موقعی ما اینجور می‌گوییم، می‌گوییم نه اصلاً ظهور ذیل بر ظهور صدر مُحکَّم می‌شود. ظهور در خصوصیت پیدا می‌کند. یعنی ظاهر دلیل این می‌شود شما یقین سابق را با شکی که یقین بر خلاف در کنارش نباشد نقض نکن. علی ای تقدیر هر یک از این دو تا باشد شبهه این است یقین به شکی حجت است، نقض یقین به شکی منهیٌ عنه هست که یقین بر خلافی وجود نداشته باشد، ولو به عنوان دیگر. یقین بر خلاف اگر وجود داشته باشد این یقین به شک حجیت ندارد. پس ما شبهۀ مصداقیۀ یقین به شک بما أنّه حجتٌ معتبره داریم. چون یقین به شکی که یقین بر خلاف نداشته باشد او هست که منهیٌ عنه هست. بنابراین شبهۀ مصداقیۀ یقین. یعنی شبهۀ مصداقیۀ یقین به یقین منشأ می‌شود، نقض یقین به یقین بودن منشأ می‌شود به آن شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک سرایت کند بما هو حجة و معتبرٌ. خب این کلام مرحوم حاج شیخ. این کلام مرحوم حاج شیخ را ما آنجا پاسخ دادیم که پاسخش این بود که روایتی که می‌گوید ینقضه به ذیل روایت که می‌شود بل ینقضه بیقین آخر یک شرط تعبدی نمی‌خواهد ذکر کند که شارع مقدس برای نهی از یقین به یقین یک شرط تعبدی اینجا دارد جعل می‌کند. نه، شارع مقدس اینجا می‌گوید اگر شما تا وقتی که شک دارید به آن یقین سابق عمل کنید. اگر این شکتان به یقین تبدیل شد، مراد از نقض یقین به یقین تبدیل شک به یقین است و تبدیل شک به یقین در صورتی هست که شک ناقض و شک منقوض به یک عنوان تعلق گرفته باشد و یقین ناقض به یقین منقوض به یک عنوان تعلق گرفته باشد. یعنی اگر یقین، همچنان که یقین و شک به یک، در لا ینقض الیقین بالشک باید به یک عنوان تعلق گرفته باشد، شک و یقین به یک عنوان تعلق گرفته باشد، در ذیل هم که می‌گوید بل ینقضه بیقین آخر، یقین ناقض و نقیض منقوض باید به یک عنوان تعلق گرفته باشد. نتیجه‌اش این است که در ما نحن فیه که یقین ناقض و نقیض منقوض به دو عنوان هستند این اصلاً داخل ذیل نیست. خب حالا دیگر ببینیم این اصل تقریب و پاسخ در ما نحن فیه می‌آید یا نمی‌آید. این یک بحث، فردا بحث می‌کنیم. بحث مهم‌تر از این دو تا بحث این هست که ما مشکلمان مشکل اثباتی بود، بعضی از دوستان مایل بودند بحث مشکل اثباتی را ما بیشتر باز کنیم. ما مشکل اثباتی را هم دوباره طرح می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم آیا آن مشکل اثباتی در ما نحن فیه تطبیق می‌شود یا تطبیق نمی‌شود. این را ان شاء الله فردا بحث می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان